

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

نظریه مرحوم بروجردی در واجب کفایی

در بحث واجب کفایی دو نظریه دیگر باقی مانده که باید آن‌ها را عرض کرده و نتیجه‌گیری کنیم. یک نظریه، نظریه مرحوم بروجردی (قدس) است که در کتاب (لمحات الاصول امام در صفحه 191) که تقریر بحث ایشان است، عنوان شده است. ایشان فرموده‌اند فرق بین واجب عینی و واجب کفایی نه در ناحیه مکلف است و نه در ناحیه مکلف؛ بلکه فرق بین این دو در ناحیه مکلف به است. یعنی مکلف به در واجب عینی با مکلف به در واجب کفایی تفاوت وجود دارد.

به این بیان که فرموده‌اند در واجب عینی مکلف به، کل واحد واحد من المكلفین است. یعنی مکلفین، مکلف به در واجب عینی، آن طبیعت مأموره است. منتها مقید به صدور مباشری از کل واحد واحد من المكلفین است.

در نماز که یک واجبی عینی است مکلف به عبارت از طبیعت صلاة نیست. مکلف به عبارت از آن صلاة است مقید به اینکه مباشرة از هر یک از مکلفین صادر شود؛ اما در واجب کفایی مکلف به خود طبیعت است به نحو اطلاق و دیگر این طبیعت مقید به صدور مباشری از کل واحد واحد من المكلفین نیست.

در نتیجه ایشان می‌فرمایند بین واجب عینی و واجب کفایی از ناحیه مکلف، فرقی نیست. یعنی در واجب کفایی، مکلف جمیع المكلفین است. وقتی مولا می‌فرماید: دفن المیت واجب، مکلف در اینجا جمیع المكلفین است. نه یک فرد معین است و نه یک فرد غیر معین است و نه مجموع من حیث المجموع است. مکلف در واجب کفایی، جمیع المكلفین است، همان‌طور که در واجب عینی، مکلف، جمیع المكلفین است. پس فرق بین این‌ها در چیست؟ فرق در ناحیه مکلف به است، مکلف به در واجب عینی طبیعت مقیده است. در واجب کفایی طبیعت مطلقه است. طبیعت مقیده یعنی مقید به صدور مباشری از مکلف. در نماز، هر نمازی از هر مکلفی مقید است به بالمباشرة از آن مکلف صادر شود؛ اما در واجب کفایی مکلف به، صرف و مجرد طبیعت مطلقه است و مقید به صدور مباشری از مکلف نیست. این نظری است که ایشان اظهار فرموده‌اند.

با این نظریه این خصوصیات که در واجب کفایی مطرح است می‌خواهند به دست بیاورند. در واجب کفایی اگر همه ترک کنند می‌گوییم همه عاصی هستند. اگر همه در عرض یکدیگر انجام دهند، می‌گوییم همه امتثال کرده‌اند. اگر یکی انجام داد از زمه دیگران ساقط می‌شود و این سقوط از زمه دیگران به ملاک اطاعت است.

قبلاً در کفایه مرحوم آخوند فرمودند و در بحث‌های گذشته هم بود، تکلیفی که از زمه مکلف ساقط می‌شود از سهره است. یا موضوع آن منتفی می‌شود. مثلاً باید میتی را دفن کنند، سیل میت را با خود ببرد. یا سقوط بالعصیان است، یعنی وقت عمل گذشته و انسان نمی‌تواند انجام دهد چون وقت گذشته این شخص هم عصیان کرده. راه سوّم سقوط بالاطاعة است.

مرحوم آقای بروجردی می‌فرمایند اینکه از زمه دیگران ساقط می‌شود. وقتی احد من المكلفین انجام داد، سقوط آن از زمه دیگران

بالاطاعة است. خود شخص که کاری انجام نداده، دیگری انجام داده. می‌فرمایند سقوط تکلیف به صرف اطاعت است، خواه این اطاعت را این مکلف انجام داده باشد یا مکلف دیگر که بالاطاعة تکلیف ساقط می‌شود. این خلاصه بیان شریف ایشان بر طبق آنچه در کتاب لمحات وارد شده.

نقد نظریه مرحوم بروجردی

این بیان ایشان آن اشکالاتی که بر انظار قبلی بود، عمده آن اشکالات بر بیان ایشان وارد نمی‌شود. لکن اولاً باید فرق بین نظریه مرحوم بروجردی و نظریه مرحوم محقق نائینی را بیان کنیم. فرق آن روشن است. درست است مرحوم نائینی فرمود، مکلف در ناحیه واجب کفایی صرف الوجود مکلف است. مرحوم بروجردی مسئله را روی مکلف به آوردند. یعنی فرق بین نظریه نائینی و نظریه بروجردی در این است که مرحوم آقای بروجردی مکلف را جمیع مکلفین می‌داند. مرحوم نائینی مکلف را یک عنوانی برایش قرار داد، آن عنوان هم ينطبق بر وجود واحدی از مکلفین و هم بر وجود متعددی از مکلفین و هم بر جمیع مکلفین.

عنوان صرف الوجود مکلف، عنوانی است که بر تمام این‌ها قابل انطباق است؛ اما مرحوم بروجردی مکلف را جمیع مکلفین می‌داند و از این ناحیه می‌گویند بین واجب کفایی و واجب عینی فرقی نیست.

اشکالی که بر مرحوم بروجردی وارد است، آنجایی که غرض مولا به فعل احد من مکلفین حاصل می‌شود، چه وجهی دارد که بگوییم جمیع مکلفین تکلیف به آن‌ها متوجه است و مکلف را جمیع مکلفین قرار دهیم درجایی که غرض به فعل احد من مکلفین انجام می‌شود. اینجا باید بگوییم همان احد مکلفین یا صرف الوجود که مرحوم نائینی فرمود عنوان مکلف دارد.

اما اگر بگوییم جمیع مکلفین، تکلیف متوجه آن‌ها است، امری لغو است. وقتی غرض به فعل واحد منهم حاصل می‌شود. بگوییم الآن که یکی انجام داد و از دیگران هم تکلیف ساقط می‌شود و سقوط آن‌هم بالاطاعة است برای آن وجهی نمی‌توانیم پیدا کنیم.

نظریه امام خمینی در واجب کفایی

برای تحقیق بیشتر بیان امام را هم در اینجا شروع کنیم و بعد نتیجه‌گیری نهایی داشته باشیم. امام در کتاب (مناهج الوصول، جلد دوم، صفحه 93) برای واجب کفایی چهار فرض تصویر کرده‌اند و می‌فرمایند نمی‌توانیم به نحو یکسان همه واجبات کفائیه را تحلیل کنیم و نظریه‌ی واحدی برای همه واجبات کفائیه ذکر کنیم.

فرض اول اینکه یا واجبات کفائیه‌ای داریم که امکان تکرار ندارد؛ یعنی یک فرد بیشتر برای آن تصویر نمی‌شود یا اینکه نه افراد متعدد برای او تصویر می‌شود و امکان تکرار برای آن هست. در فرض دوم که امکان تکرار وجود دارد، یا مطلوب، فردی از طبیعت است و یا مطلوب، صرف وجود طبیعت است. این هم تقسیم دوم. آنجایی که مطلوب فردی از طبیعت است باز تقسیمی کرده‌اند. یا فرد دیگر مبغوض است یا فرد دیگر نه مبغوض است و نه مطلوب است.

صور تقسیم در واجب کفایی

مجموع این تقسیم‌ها به چهار صورت برمی‌گردد. صورت اول؛ واجب کفایی که امکان تعدد در آن نیست. مثال زده‌اند به قتل مرتد، اگر کسی مرتد شد و سب النبی کرد، قتل مرتد یک فرد بیشتر ندارد و این‌طور نیست که بعد از اینکه واقع شد دومرتبه هم بشود واقع شود.

صورت دوم آنجایی است که امکان تعدد دارد و مطلوب فردی است از طبیعت و فرد دیگر نه مطلوب است و نه مبغوض است. مثلاً مانند غسل میت که واجب کفایی است و قابل تکرار است؛ اما غیر از فرد واحد و فرد اول، افراد دیگر آن نه عنوان

مطلوبیت دارد و نه عنوان مبغوضیت. البته ایشان برای صورت دوم و سوم و چهارم مثال نزدند که ما بعضی از امثله را بیان می‌کنیم.

یا وجوب رد سلام. رد سلام واجب کفایی است. اگر کسی از در وارد شود و بر جمع سلام کند. بر شما به نحو واجب کفایی رد سلام واجب است. اگر یکی از شما رد سلام کرد، رد سلام شخص دیگر می‌توانیم بگوییم نه عنوان مطلوبیت دارد و نه عنوان مبغوضیت دارد. البته در مثال، مناقشه نیست چون این‌ها مثال‌هایی است که خود ما عرض می‌کنیم و ممکن است شما بگویید رد سلام دوم هم مطلوب است. زیاد نمی‌خواهیم در آن مناقشه کنیم.

صورت سوم آنجایی است که امکان تکرار هست و مطلوب فرد واحد من الطبیعه است و فرد دیگر عنوان مبغوضیت دارد. امام برای این‌ها مثال زده‌اند. مثال جهاد را می‌توان ذکر کرد. در جهاد آن فرد واحدی که انجام می‌شود اگر غلبه پیدا شد و نصرت مسلمین حاصل شد، فرد دیگر می‌غوض است برای شارع و فرد دیگر را شارع نمی‌خواهد.

صورت چهارم آنجایی است که امکان تکرار هست اما غرض مولا به فرد تعلق پیدا نکرده است. بلکه به صرف الوجود تعلق پیدا کرده. مثل نماز بر میت که قابل تکرار است و صد یا هزار نفر می‌توانند بر این میت نماز بخوانند. فرد غرض و مقصود مولا نیست و آنچه غرض مولا را تشکیل می‌دهد صرف وجود نماز بر میت است که این هم با فرد واحد تعلق پیدا می‌کند و هم با افراد عدیده تحقق پیدا می‌کند.

ایشان بعد از تصویر این چهار صورت. فرموده‌اند می‌رویم سراغ صورت اول که تکلیف قابل تکرار نیست و «لا یمكن له الا فرد واحد»، یک فرد بیشتر ندارد. ایشان می‌فرمایند به ملاکی در اینجا بگوییم تکلیف به جمیع المکلفین تعلق پیدا کرده. اگر فردی عنوان مرتد پیدا کرده است. اگر یک نفر هم اقدام کند می‌تواند او را به قتل برساند.

اگر بگوییم این تکلیف به جمیع المکلفین تعلق پیدا کرده، می‌فرمایند تکلیف از مقوله بعث است و بعث درجایی است که انبعاث امکان داشته باشد و درجایی که فعل قابل تکرار نیست، انبعاث جمیع مکلفین امکان ندارد. اگر بگوییم جمیع المکلفین در اینجا مکلف به این تکلیف هستند درجایی می‌توانیم این حرف را بزنیم که اینجا دیگر اشکال ایشان بعلاوه آن اشکالی که ما عرض کردیم و این تکمیل آن است بر مرحوم آقای بروجردی است. جایی می‌شود گفت جمیع المکلفین، که همه این‌ها برایشان امکان و شأنیست انبعاث باشد. جایی که فعل قابلیت تکرار ندارد مثل قتل مرتد بخواهیم بگوییم جمیع مکلف هستند امکان انبعاث وجود ندارد.

اینجا باید گفت فرد من المکلفین بشرط لا، یکی از مکلفین به شرط اینکه دیگری انجام ندهد. اگر گفتیم فرد یا احد من المکلفین بشرط لا، مانعی ندارد. لذا نظر تحقیقی امام این است که در بسیاری از واجبات کفائیه، مکلف، جمیع المکلفین نیست، مکلف فرد من المکلفین است به شرط اینکه دیگری انجام نداده باشد.

می‌فرمایند در صورت دوم و سوم هم همین‌طور است. در صورت دوم و سوم درست است که امکان تعدد وجود دارد اما می‌گوییم غرض مولا به فرد تعلق پیدا کرده. این صورت دوم و سوم مثل آنجایی است که بیش از یک فرد برایش امکان نیست. چون می‌گوییم غرض مولا تعلق پیدا کرده به فرد واحدی از این طبیعت و افراد دیگر یا مبغوض هستند و یا نه مبغوض هستند نه مطلوب برای مولا. می‌فرمایند اینجا هم انبعاث الجمیع لغو است. اینجا هم باید بگوییم فرد من المکلفین به شرط اینکه دیگری انجام نداده باشد.

می‌فرمایند فقط در صورت چهارم که غرض مولا تعلق پیدا می‌کند به صرف الوجود، آنجا می‌گوییم مکلف صرف الوجود مکلف

است. صرف الوجود هم با یک فرد از مکلف و هم متعدد و هم جمیع تعلق پیدا می‌کند.

نتیجه کلام امام خمینی

در این صور اربعه که امام تصویر کرده‌اند، در سه صورت آن جمیع مکلفین نمی‌تواند مکلف باشد و در یک صورت، صرف الوجود عنوان مکلف را دارد و آثاری که عرض کردیم بر آن مترتب می‌شود.

نقد نظر امام خمینی

نکته اول: برخی از تحقیقات، وقتی موارد را تتبع می‌کنیم به دست می‌آید و این تحقیقی هم که امام عنوان فرموده‌اند، تتبعی اجمالی کرده‌اند نسبت به موارد واجب کفایی و این تحقیق را استنباط فرموده‌اند. ما به کمک بعضی از فضلاء در کتاب جواهر وقتی مراجعه بفرمایید سی‌وهفت مورد عنوان واجب کفایی داریم. ما در رابطه با واجب کفایی فقط دفن و غسل میت را می‌توانیم مثال بزنیم؛ اما در آنجا صاحب جواهر، سی‌وهفت مورد را به عنوان واجب کفایی مطرح کرده‌اند.

نکات بحث

نکته اول

اولین مطلبی که از این موارد می‌توانیم استفاده کنیم این است که اگر کسی از ما بپرسد در فقه تقسیم واجب به کفایی و عینی اختصاص به واجب دارد یا نه؟ از عبارات و موارد استفاده می‌شود که نه اختصاص به واجب ندارد. ما همان‌طور که واجب کفایی و عینی داریم، مستحب عینی و کفایی هم داریم.

نمی‌دانم تا به حال استحباب کفایی و عینی به گوش شما خورده بود یا نه. این تقسیم را برای مستحب هم داریم. لذا در تحقیق و تعریف باید این جهت را هم در نظر بگیریم، یعنی نتیجه‌ای که گرفته می‌شود این است که مسئله کفایی و عینی بودن، نقش جوهری در مسئله ثواب و عقاب ندارد. در واجب عینی و کفایی می‌گوییم ثواب است به ملاک وجوب. عقاب است به ملاک وجوب. این نکته را خوب دقت کنید. آنچه در کلمات بزرگان به عنوان ارسال مسلمات در اینجا گرفته شده این است که، در واجب عینی هر کدام از مکلفین امتثال و عصیان مستقل دارند. اگر انجام دادند می‌شوند مطیع و انجام ندادند می‌شوند عاصی. در واجب کفایی می‌گویند اگر همه ترک کنند همه می‌شوند عاصی، آن‌هایی که مسئله جمیع مکلفین را مثل مرحوم آقای بروجردی مطرح می‌کنند و قبل از ایشان هم در کلمات مرحوم اصفهانی در نه‌ایة الدرایة به نحو دیگری ذکر شده، به نظر می‌رسد که این وادارشان می‌کند. یعنی می‌گویند اگر همه ترک کنند عاصی هستند پس نتیجه این می‌شود که احدهما مکلف نیست و مجموع من‌حیث‌المجموع مکلف نیست؛ بلکه همه این‌ها مکلف هستند. یعنی جمیع نه مجموع. جمیع مکلفین عنوان مکلف دارد.

سؤالی که من می‌خواهم طرح کنم اینکه، این مسئله که می‌گوییم در واجب کفایی اگر یکی آورد از زمه دیگران ساقط است. اگر همه ترک کردند همه عاصی هستند و اگر همه در عرض واحد انجام دادند، همه ممتثل هستند. آیا این اثر برای کفایی بودن است؟ یا برای خود وجوب است. این اثر اگر بخواهد برای کفایی بودن باشد، همین تقسیم را برای استحباب هم داریم. در استحباب می‌گوییم استحباب عینی و کفایی داریم.

نتیجه‌ای که می‌خواهیم بگیریم این است که مسئله صواب و عقاب و کیفیت صواب و عقاب مربوط به اصل وجوب است. هر جا وجوبی باشد اگر آن وجوب ترک شد، استحقاق عقاب است و اگر انجام شد، استحقاق صواب است.

پس این نکته را روشن می‌کنیم که این تقسیم اختصاص به وجوب ندارد بلکه در استحباب هم دارد. در نتیجه باید برای کفایی و عینی تحلیلی را اراده کنیم که شامل مستحب عینی و کفایی هم بشود.

نکته دوم

این است که وقتی این موارد را تتبع می‌کنیم به یک سری از واجبات دیگر برخورد می‌کنیم که ببینیم این واجب عینی است یا کفایی؟ مثلاً در همین مواردی که از صاحب جواهر استفاده کردیم، در بعضی موارد می‌گویند «يجب علي الناس كفاية»، یک انسانی که در حال مردن از گرسنگی است، می‌گویند بر مردم کفايتا نفقه او واجب است.

اما در بعضی اقوال این است که «يجب علي بيت المال»، بر بیت‌المال واجب است. سؤال این است که این وجوب بر بیت‌المال، عینی است یا کفایی است. بیت‌المال که مکلف خاص ندارد. اگر بگوییم حاکم شرع، آن از مال بیت‌المال می‌خواهد بدهد از مال خودش که نمی‌خواهد بدهد و او عنوان مجری دارد و نه عنوان مخاطب و مکلف.

می‌گوییم يجب بر بیت‌المال که اگر کسی را در خیابان زدند و کشتند و رفتند و قاتل او هم معلوم نیست که کیست. از باب اینکه «لا يبطل الدم المسلم»، نباید دم و خون مرد و انسان مسلمان هدر برود. بر بیت‌المال واجب است که این را بدهد. سؤال این است که وجوب بر بیت‌المال، کفایی است؟ اگر کفایی است در وجه‌تسمیه واجب کفایی می‌گویند به مقداری انجام داده شود که کفایت شود، این وجه‌تسمیه در اینجا معنا ندارد و صدق نمی‌کند. بگوییم عینی است؟ عینی بر ذمه کدام مکلف معینی آمده که مباشرتاً این را پردازد؟ نداریم.

حالا نکاتی عرض می‌کنم ولی نمی‌خواهم امروز نتیجه بگیرم به این نکات دقت کنید. یکی تقسیم استحباب بود. یکی هم اینکه ما بعضی از واجبات داریم، ولی باید تکلیف آن را روشن کنیم. يجب بر بیت‌المال، آیا عنوان واجب عینی یا کفایی دارد؟ و نکته سوم در کلمات صاحب جواهر، در بعضی از واجبات کفائیه فرموده اصلاً مکلف مدنظر شارع نیست. یعنی بعضی از واجبات کفایی داریم که اگر از غیر مکلف هم انجام شود اشکالی ندارد. فرضاً برای کفن میت، نه غسل که نیاز به قصد قربت دارد. اگر دستگاهی درست شد که این میت را کفن کند. یا مثال روشن‌تر اگر دیوانه‌ای در حال عبور بود و دید میتی آنجا افتاده و فرضاً این دیوانه بلد بود کفن میت را و میت را کفن کرد.

برخی از واجبات کفایی داریم، تعبیر صاحب جواهر این است (المطلوب للشارع وجوده في الخارج ولا من غير المكلفين)؛ یعنی اصلاً مکلفی نباشد، شارع می‌خواهد در عالم خارج موجود شود ولو از ناحیه غیر مکلف باشد. این هم نکته سومی است که در اینجا وجود دارد. این سه نکته را عنایت کنید و مقداری کنید تا ببینیم چه نتیجه‌ای می‌گیریم. آیا در واجبات کفایی باید مثل نظر مبارک امام فرق بگذاریم بین موارد یا اینکه می‌شود نظریه‌ی روشنی برای همه واجبات کفائیه مطرح کرد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ